

با عرض احترام به جناب محترم آقای عبدالاحد تارشی

اول اینکه میدانم هر پاسخی من برای شما میدهم شما قناعت نخواهید کرد، همانگونه که نوشته های شما برایم پاسخ قانع کننده نیست.

دوم اینکه شما در نوشته دوم خویش بیشتر از نوشته قبلی تان تاکید کرده بودید که من به مقدسات شما توهین کرده ام که بسیار نادرست است.

انتقاد از احکام دین هیچگاه توهین نیست، اما می تواند برای دینداران متعصب ناخوشایند یا حتی توهین آمیز باشد. شما در تمام نوشته هایم، یعنی نه تنها درین نوشته ها، بلکه در مدت بیشتر از دو دهه که من مینویسم، در هر موضوع که هست، اگر یک دشنام، یک ناسزا و یک شعار بر ضد کسی دیدید به من بگویید، آنگاه سخن شما درست خواهد شد. ولی شما تا توانستید نوشتید که من به خدا، پیامبر و دین دشنام داده ام درحالیکه چنین نیست.

شما باید یاد بگیرید که ما در جهان دیگری زندگی می کنیم، در جهانی که در آن آزادی بیان به عنوان یک حق بنیادین بشری قبول شده است. یعنی تمام دولت های جهان و پیروان تمام دین ها و آیین ها به این حق احترام قایلند، حتی اگر سخن ناخوشایند و توهین آمیز هم بشنوند، از آن میگذرند.

اگر کسی سخن توهین آمیز گفت دادگاه وجود دارد که حکم می کند که آیا چنین سخنی توهین است یا نیست، نه شخص. دنیا پُر است از مردمان دین دار و مؤمن و دین های گوناگون. اما هیچ مؤمن و دینداری از دین های دیگر مثل مسلمانان عدالت را به دست خود نمی گیرند که هرکسی را سلاخی کنند یا سنگسار کنند که ما نمونه های آن را در رسانه های اجتماعی می بینیم. این صحنه ها آنقدر وحشتناک و بیرحمانه است که اگر گردانندگان رسانه ها اجتماعی ببینند، آنها را بیدرنگ بر میدارند.

یکی از نویسندگان طرفدار آزادی بیان می نویسد که «خاموش کردن یک عقیده مانند آن است که ما نژاد بشر، نسل آینده و کنونی را از هستی تهی کرده باشیم. سرکوب کردن اندیشه های کسانی که با ما مخالفند همانند نفی کردن وجود آنها و از آن بالاتر نابود کردن وجود افرادی هست که با آن عقاید باور دارند. اگر عقیده جدیدی که ابراز می شود، درست باشد، آنهای که در خاموش کردن آن می کوشند، خود را از فرصت تغییر و تبدیل یک عقیده اشتباه به یک عقیده درست محروم می کنند، و اگر آن عقیده اشتباه باشد، آنها فرصت آشنایی با یک درک روشن تر و درست تری را که در رویاروی به واقعیت به دست آمده است، از دست خواهند داد. ما هیچگاه نمی توانیم اعتماد داشته باشیم عقیده که

در خاموش کردن آن تلاش می کنیم اشتباه باشد، و اگر ما اطمینان داشته باشیم که چنین عقیده‌ی نادرست است، باز هم خفه کردن آن گناه به شمار خواهد رفت».

این گفتاورده از جان استوات میل است که به خدمت جناب محترم عبد الاحد تارشی تقدیم کردم و همچنان تلاش خستگی ناپذیر محترم عبد الاحد تارشی برای متقاعد کردن بنده قابل قدر است.

اما بهتر است که هرکس به دیدگاه خویش باقی بماند. آنچه مربوط من می شود با حفظ احترام به شما به این بحث پایان میدهم. اگر شما میخواهید ادامه دهید، ادامه دهید، ولی پاسخی از من نخواهید گرفت.

شما که مرا متهم به از یک شاخ به شاخ دیگر رفتن می کنید، من هم همین گونه درباره شما فکر می کنم چونکه شما به این نوشته های دراز خویش از موضوع خارج می شوید. موضوع هایی را مطرح کنید که موضوع بحث ما نیست و بحث را به درازا می کشانید.

در اینکه آزادی اندیشه برای انسان بسیار مهم است، شما شاید بگویید که سخن جان استوات میل، سخن یک کافر است و ما آن را قبول نداریم. و یا هم شاید بگویید که آیه های «لا اکره فی الدین» و «لکم دینکم ولی دین» را الله برای بیان آزادی دین و عقیده بیان کرده است.

من فکر شما را نمی دانم. اما در عمل چنین نیست زیرا صد ها سال است که ملاها و آخوند ها می گویند که آیه های «لا اکره فی الدین» و «لکم دینکم ولی دین» منسوخ شده است. اما روشنفکران دینی به اینگونه آیه ها استناد می کنند. از نوشته های شما هم معلوم می شود که شما این آیه ها را شاید فکر کنید منسوخ نشده اند. من هم این آیه ها را دوست دارم اما می گویم که این آیه با آوردن آیه شمشیر، جهاد و کشتار، متاسفانه منسوخ شده اند.

همین که مسلمانان به سر یک موضوع بسیار مهم که آزادی بیان است این قدر اختلاف نظر دارند که حتا حاضر به قتل و کشتار همدیگر اند، بیانگر این است که قرآن نمی تواند رهنمای ما در زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیره باشد. ما باید قرآن و دین اسلام را به حوزه خصوصی خویش تبدیل کنیم. امروز که طالب ها قدرت دارند، کوشش می کنند تا می توانند شریعت اسلامی را که بر خاسته از قرآن و احادیث است، تطبیق کنند اما برای حفظ نظام خویش از برخی احکام دین اسلام تیر می شوند و یا با ماله کشی یا بهانه آنان را تطبیق نمی کنند زیرا که با شرایط و اوضاع زمان ما تطابق نمی کند.

وقتی طالبان احکام را تطبیق نمی کنند نه به سبب اینکه آن احکام وجود ندارد، بلکه بسبب این است که تطبیق احکام باعث متزلزل شدن نظام امارتی شان خواهد شد.

من نمیخواستم دیگر به نوشته های شما پاسخ دهم زیرا این گونه بحث ها پایان ندراد. از سوی دیگر، نه من می توانم شما را قناعت بدهم و نه هم شما می توانید مرا با این نوشته های خویش قناعت بدهید، چون ما از دیدگاههای مختلف به یک موضوع نگاه می کنیم. من از دیدگاه غیر دینی به آیات و احادیث و کتاب های مقدس و آسمانی نگاه می کنیم و شما از دیدگاه دینی، از باور دینی و قلبی خویش. من می توانم در برابر هر جمله، هر فقره و هر صفحه و هر موضوع که شما، در تمام آنچه که نوشته اید، و هر دلیل و استدلال که دارید، دلیل و استدلال متقابل و آنهم از آیه های خود قرآن و حدیث های پیامبر دارم و می توانم آن را بیان و ثابت کنم اما یقین دارم که شما نیز دلیل های متقابل خواهید آورد، باز هم، من دلیل های متقابل خود را خواهم گفت که آخرش پایان نخواهد داشت بدون اینکه نتیجه به دست آید.

پس، لازم نمیدانم که این بحث را ادامه دهم؛ چون نتیجه نمی دهد. نتیجه نمی دهد، نه اینکه ما نمیخواهیم با سرزوری قناعت کنیم؛ بلکه برای اینکه دیدگاه های ما باهم متضاد اند. اما من هم از منابع اسلام برای تایید دیدگاه خویش می گویم و شما هم. خلاصه اینکه نه شما می توانید مرا قناعت بدهید و نه من شما را.

برای بیان اختلاف تفکر دینی و غیر دینی، می گویم که شما تفکر، تدبر و تعقل را بر اساس متون قرآن بیان می کنید و به خود اجازه نمی دهید، از محدوده که قرآن برای شما تعیین کرده است، بیرون شوید.

اگر در واقعیت عینی چیزی خلاف آیه ها و متن های دینی دیدید، به شکلی از اشکال آن را توجیح می کند، مانند داستان یاجوج و ماجوج و سند سکندر و غیره.

ولی من بر عکس شما بر اساس متون قرآن و روایتهای دینی این متون را به چالش می کشم. ولی شما این حق را به من نمی دهید.

در واقعیت خوانندگان نوشته هایم کسانی باید باشند و هستند که شکاک اند، آزادانه تفکر، تدبر و تعقل می کنند، همدیگر پذیر اند، تنوع اندیشه و افکار را قبول دارند، و متن های کتاب ها، از جمله کتاب های دینی و مقدس را با واقعیت های عینی مقایسه می کنند و سپس تفکر می کنند و آزادانه نتیجه می گیرند.

اگر شما قبول کنید یا نکنید چنین اشخاصی وجود دارند. از وجود چنین اشخاصی دستگاه آفرینش به لرزه نمی افتد اما دین داران که متعصب اند، به هراس و به لرزه می افتند.

نوشته آخر شما را که خواندم، از اینکه کلمه تندرو یا بنیادگرا کاربرد ه ام، برآشفته شده بودید. فکر می کنم شما تندرو نباشید، با این نوشته آن سخن را پس می گیرم، زیرا فکر میکنم تندرو نیستید، ورنه برآشفته نمی شدید. باز هم شما را نمی شناسم، بجز از نوشته های تان.

غیر منطقی است که فکر کنید که آفریدگاری که چنین افراد غیر مسلمان یا شکاک را آفریده است، خودش از آفریدن آنان پشیمان شده و یا نمی تواند آنان را نیافریند یا نمی تواند خودش آنان را بکشد، و در عوض مسلمانان را به کمک می طلبد و می گوید آنان را بکشید. یعنی مسلمانان با کشتن غیر مسلمانان، و خشونت در برابر آنان در واقعیت، خالقیت خالق توانا را زیر سوال می برند.

اما هستند کسانی، نیز، که دیندار و دین باور اند اما دین شان برای خود شان است، به دین خود باور دارند و دست به قتل و کشتار نمی زنند. البته بیشتر مسلمانان همین گونه اند تا وقتی که ملاها آنان را تحریک نکنند.

درین جا می خواهم، مثالی بیاورم از یک دیندار بی غرض مسیحی و طرز تفکر و تعقل او به عنوان یک آدم مذهبی.

این حکایت، داستان واقعی است. اما این مثال برای این است که نشان بدهم که در دیدگاه دینی به نظر من آزادی فکر و اندیشه، خارج از محدوده متن های مقدس دینی وجود ندارد. هر اندیشه که در چوکات متون دینی قدیمی ننگند، پذیرفتنی نیست یا به شکلی از اشکال باید برای چنین واقعیتی تفسیر و توجیه دست و پا کرد.

یک همکار داشتم بعد از یک حادثه ترافیکی، سخت به مسیحیت معتقد شده بود و گاهگاه گپ های هم می زد درباره اسلام و قرآن که قرآن مملو از آیه های متضاد است، مثلن، یکجا می گوید هرکس به دین خود آزاد است اما به آیه دیگر می گوید که کافران را به قتل برسانید، و می گفت که قرآن نمی تواند کلام خدا باشد، بلکه کلام محمد است و گپ های دیگر ازین قبیل.

یکبار، گفتمش که این امر تنها مربوط قرآن نمی شود بلکه تمام دین ها را، اگر نیک بنگری این تناقضات و نادرستی ها را دارند.

همکارم گفت: مسیحیت چنین نیست.

گفتم: اگر برایت در مسیحیت نادرستی پیدا کردم چه می گویی؟

گفت: نادرستی نیست که پیدا کنی.

گفتم: داستان خقلت و از جمله داستان آدم و حوا را در عهد عتیق میدانی؟

گفت: آری.

گفتم: اگر از همین داستان چیزی نادرست برایت پیدا کردم، و ثابت کردم که واقعیت امر چنین نیست، چه می‌گویی؟

گفت: چیزی نادرستی نیست.

پس پرسیدم: در باره مار ها معلومات داری؟

گفت: آری.

گفتم: مار ها خاک می خورند؟

گفت: نه

دانستم که که او آگاهی ندارد ازینکه در داستان عهد عتیق، از زبان یهوه (الله، خدا) نوشته شده است که یهوه به مار می گوید «تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد». این گفته در واقعیت عینی مطابقت ندارد زیرا ما می بینیم که همه مار ها جانورهای گوشتخواراند.

گفتم: میدانی که همه مار ها جانورهای گوشتخور هستند و از راه شکار به زندگی و بقای خویش ادامه می دهند؟

گفت: بلی. این را هرکس میدانند.

گفتم: کدام وقت، کسی ماری را دیده، یا شنیده است که بگوید مار خاک بخورد؟

گفت: نه.

گفتم: حالا برایت می گویم که مطابق به نص کتاب مقدس، کتاب آسمانی که خودت هم او را قبول داری مار خاک میخورد و این قول نادرست است.

گفت: چنین چیزی در کتاب مقدس نوشته نشده است.

من متیقین بودم که او این بخش کتاب مقدس را نخوانده است. گفتم حالا به کمپیوتر خودت در گوگل جستجو میکنیم، کتاب مقدس، عهد عتیق را پیدا میکنیم. من آیات را می گویم و خودت متن آیه ها را بخوان.

پالیده، پالیده رفتیم به فصل سوم، پیدایش (خلقت) آیه های ۱۳، ۱۴ و ۱۵ که می گوید:

«پس خداوند به زن گفت: «این چه کار است که کردی؟» زن گفت: «مار مرا اغوا نمود که خوردم.» پس خدا به مار گفت: «چونکه این کار را کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد.» «و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی گزید.»

وقتی که این را خواند، گفتم حالا چه می‌گویی؟

آیا در واقعیت و در طبیعت، مار خاک می‌خورد؟ این را کتاب مقدس می‌گوید.

کمی خاموش ماند، نمی‌توانست چیزی بگوید، سپس گفت: آ. آ. آری. اما در بدن موش، خاک هم وجود دارد. البته او با این سخن خواست داستان عهد عتیق را با واقعیت عینی توجیح و تفسیر کند.

اما آن انسان دیندار برای دفاع از دین و آیین خود سر نمی‌برد، قتل نمی‌کند، غارت نمی‌کند، دارای‌های عامه را ویران نمی‌کند. افزون بر آن، به من نمی‌گوید که چرا به دینم توهین می‌کنی؟ کوچکترین کینه درین باره در دلش نیست.

اما ما مسلمانان هر نوشته انتقادی را درباره دین خویش، توهین به دین می‌گوییم و حتا حاضر هستیم به هرگونه جنایت دست بزنیم تا بتوانیم دهان چنین کسی را ببندیم.

پس، چرا؟

آیای خدا خودش نمی‌تواند از دینش دفاع کند و دهن چنین کسی را خودش ببندد؟

البته، ما هم مانند همان فرد مسیحی می‌توانیم در کشور خویش همدیگر را یکجا با افکار و اندیشه‌ها بپذیریم.

در غیر آن تندروترین مسلمانان بر سر ما حکومت خواهند کرد.

محترم آقای عبدالاحد تارشی!

اگر منطقی بنگریم، این یک امر طبیعی هم هست که نگرش‌های ما با هم مطابقت ندارند ولی تا زمانی ما قبول کنیم انسانهای هستیم که دیدگاههای مختلف داریم و همدیگر را با همان دیدگاهها، باورها و اندیشه‌ها قبول کنیم مشکلی در زندگی اجتماعی پدید نخواهد آمد و اگر مشکلی هم پدید آید آن مشکل را می‌توان از راه بیان اندیشه و دیدگاه، و بدون توسل به سلاح و یا بدون استفاده از ابزار خشونت حل کرد.

این راهی است که انسانهای متمدن از آن برای همدیگرپذیری استفاده می‌کنند.

اجبار دیگران به هر عقیده‌یی، انسان را از آن عقیده‌گریزان می‌سازد. اگر کسی بارها سوگند بخورد که به قرآن و پیامبر ایمان دارد، وقتی که آن سوگند از ترس مرگ یا علت دیگر باشد و آن کس باور نداشته باشد، هیچ ارزش دینی نخواهد داشت.

باید بگوییم کسانی که به نام دین مردم ما را به خون می‌کشند، سرزمین ما را ویران می‌کنند و دشمنی را بین انسانها زنده نگه‌میدارند، هزار بار به دین زیان می‌رسانند نسبت به یک انسان کم‌باور یا بی‌باور به دین که در خدمت مردم خویش است.

شما نوشته های خویش را با مسایل سیاسی در می آمیزانید، در حالی که بحث ما سیاسی نیست. شما با خلط پرسمان عقیدتی با سیاسی ناخود آگاه حضرت محمد را با رهبران سیاسی که مانند فیدل کاستر، ماؤ و غیره مقایسه می کنید که حیران می مانم که رفتار یک پیامبر را چگونه شما با آن کسانی که هیچ ادعای پیامبری ندارند، مقایسه می کنید.

طوری که گفتم جمله جمله نوشته های شما را می توانم نقد کنم ولی نیازی به آن نیست چون جدال قلمی ما پایان ناپذیر خواهد شد که نتیجه در پی هم نخواهد داد.

دیگر اینکه شما مرا متهم می کنید که چرا درباره مسایل دیگر نمی نویسم.

درباره مسایل سیاسی و حقوقی مقالات پرشماری نوشته که شما تنها یکی را در نوشته خویش یاد آوری کرده اید و آن را هم برای تبلیغ بر ضد من.

حکومت فساد سالار امریکایی را بارها انتقاد کرده ام، از نقض حقوق بشر توسط امریکایی ها و هم طالبان بارها انتقاد کرده ام. رفتار نا بخردانه و غیر قانونی امریکایی ها و نیروهای همپیمان شان را در افغانستان بعد از این که متوجه شدم که آنان کمترین احترام و حرمت به مردم افغانستان، به استقلال و حاکمیت ملی افغانستان ندارند، نکوهش کرده و هشدار داده ام که این امر باعث صلح و ثبات در افغانستان نخواهد شد.

من نخستین کسی هستم که غیر قانونی بودن ادعای ارضی افغانستان را در برابر پاکستان که همانا ادعای انضمام نیم از خاک پاکستان به افغانستان است، مردود دانسته و بر اساس حقوق بین الملل به اثبات رسانیده ام که این ادعا قانونی نیست، و پیشنهاد های مشخص را برای همزیستی با کشور پاکستان ارائه داده ام. افزون بر آن مقاله های فروان و یا هم شاید بیش از صدو اند نوشتار تحقیقی و توضیحی در رابطه با مسایل تاریخی، مسایل زبانی فارسی، پرسمان های سیاسی و حقوقی نوشته ام.

شما کوشیده اید مقاله یی پیدا کنید که از آن بر ضد من استفاده بد کنید. در نوشته اخیر خویش، فهمیده یا نافهمیده مرا به باد انتقاد گرفته اید که من در ستایش شوروی مدیحه سرایی می کنم. به عنوان مثال بخش پنجم، فصل دوم ترجمه کتابی «دولت های محاط به خشکه و حقوق بین الملل دریا ها» را نام می گیرید که در باره روابط شوروی با کشورها محاط به خشکه نوشته شده است، و آن را نقل می کنید. این سخن من نیست و آن ترجمه است که نقل می کنید، انتقاد شما درین جا، بجا نیست.

علاوه بر آن، آن چه ربطی با بحث رفتار برادرانه مسلمانان و غیر مسلمانان دارد جز اینکه تلاش دارید به من به حیث یک شخص بتازید.

شاید در بسیار مسایل دیگر ما باهم، هم نظر باشیم، لازم نیست حمله های شخصی و عیبجویی کرد.

من به عنوان برگرداننده آن کتاب نخواستم آن فصل را از کتاب حذف کنم. از سوی دیگر اتهام های شما نادرست است چون شما خبر نیستید که من از سال دوم تحصیل که به جامعه شوروی آشنا شدم، فهمیدم که زندگی اجتماعی آن کشور نمی تواند الگوی خوب برای جامعه ما باشد و این موضع را با دوستان و آشنایان خویش می گفتم که در شوروی آزادی فردی، و آزادی بیان و اندیشه وجود ندارد و در آن جا از جامعه دموکراتیک اثری نیست.

من متن کتابی را که شما انتقاد کرده اید، در پیوند زیر می گذارم، شما می توانید از اول تا آخر بخوانید¹. من فکر می کنم که چنین کتابی ارزش ترجمه و خواندن را دارد و نویسنده آن نیز کسی هست که حتا در همان زمان شوروی کوشیده است، کتابش، یک کتاب حقوقی بماند تا ایدئولوژی یک.

من مشکلی با دین ندارم ولی به این عقیده هستم که قدیمترین کتاب سیرت رسول الله (سیره بن هشام)، یا قدیم ترین کتاب ها را که به زندگی پیامبر اسلام نزدیک تر اند، با دید باز و بیطرفانه بخوانیم و با عقل و دانش و تجربه زندگی آن را بسنجیم. مقدس ترین کتاب ما یعنی قرآن را به زبان خود بخوانیم و با عقل و دانش و تجربه زندگی بسنجیم.

تقدس دینی باید امر خصوصی است. وقتی که این تقدس به امور دولت و اجتماع مداخله کند و نامسلمانان را، یا دیگر باوران و دیگر اندیشان را به نام دین، قتل و کشتار کرد، زنان را حیوان و کافران را خوک و بوزینه بگوید، آنگاه تقدس چنین کتابها را باید زیر سوال برد.

من به عنوان یک حقوقدان فرقی میان کافر و مسلمان نمی گذارم، من تبعیض را بر اساس دین، مذهب، نژاد، جنس و هر بنیادی دیگر که باشد، نمی شناسم.

آیا وقتی آن نیست که کمی باز اندیشی کنیم؟ باز اندیشی درباره حورهای جنتی که برای قاتلان انسان ها حاضر و آماده می شوند، باز اندیشی در قتل دیگران به نام کافر یا ملحد، باز اندیشی در تجاوز به دختران نابالغ و کودک، باز اندیشی در خرید و فروش انسانها به نام برده (که هنوز هم آیات آن در قرآن جاری است)، باز اندیشی در روایتهای دروغین دینی که برای آنان جهادگران سر می برند، باز اندیشی درباره آیه های غیر علمی در همان کتاب که مقدس می دانیم، باز اندیشی درینکه الله در برخی آیه های تغییر فکر میدهد ولی در آیه های دیگر می گوید کلام ما دایمی است، در آیه هایی می گوید «شما را دین تان ما را دین ما» و در جای دیگر قتل کافران را امر می کند و حتا دوستی با آنان را ممنوع می کند، و قس علی هذا

¹ <https://jawedan.com/1400/23367/>

در جهان دینسالار که کشورهای اسلامی بدون کم و کاست در آن جا دارند، آزادی اندیشه و عقیده وجود ندارد. وقتی انسان عقیده و فکرش را بیان نتواند، زندگی هم لذتی ندارد.

از همین سبب است که بسیاری دیگر اندیشان از مسکن و ماوای خود گریخته به کشورهای می روند که به حقوق و عقاید بشر ارزش قایلند و از آن جا ها، یا به نام خویش و یا به نام مستعار، اندیشه ها و افکار خویش را بیان می کنند.

بیان این اندیشه ها و افکار بسیار مهم است زیرا انسان ها را به اندیشیدن و بازاندیشیدن در باره هر موضوع و در باره خرافات فرهنگی و دینی وامیدارد. از تضاد اندیشه ها گاهی واقعیت ها برملا و نمایان می شود.

اندیشه های همین آزاداندیشان سبب شده که هزاران حدیث دروغ ثابت شود، آیات قرآن به نقد کشیده شود. سخنان ملاها به باد انتقاد گرفته شود، چیزی که مقدس پنداشته می شود، نامقدس شود. مانند این حدیث:

لن یفلح قوم ولوا أمرهم امرأة = «مردمی که سروری شان به دوش زن باشد، آسایش را نخواهند دید».

یا اینکه وقتی که پیامبر به معراج می رود، در زمان سیاحت و جهانگردی اش در نزد الله، به او دورخ را نیز نشان میدهند و او می بیند که چه حال است، که «بیشترین کسانی که در دوزخ می سوزند، زنان اند».

یا این گفته ملا که «اگر زنی در وقت شیر دادن بچه، موسیقی گوش کند، بچه اش زنا زاده میشود».

اینگونه حرف ها نه تنها دروغ خالص است بلکه با این حرف ها آخوندها روح و روان مومنان را به اختیار خویش دارند. این آخوندها با این دروغ ها، هم نام و هم نان و هم عزت به دست می آورند. این دروغ ها هزار و چهار صد سال است که بدون کم و کاست ادامه دارد.

اگر ملا ها خود شان می دانند یا نمیدانند نتیجه یکی است و آن اینکه دروغ را به نام راست، و گمراهی را به نام رهنمایی و هدایت به خورد مومنان میدهند.

خوب فکر کنید، زنان مسلمان، این بیچاره ها که درین دنیا غیر از غم، اندوه، جبر و ستم در زندگی خویش؛ و افزون بر آن داغ پسر، داغ برادر، داغ شوهر کشته شده، و ده ها زخم زبان، و نامهای حقارت آمیز مثل سیاه سر، عجوزه، عیال و غیره، چیزی دیگری ندیده اند، در آن جهان نیز بیشتر شان در آتش دوزخ می سوزند. کسانی که به نام دین شوهران، پسران، دختران و برادران او را کشته است، در آن جهان پاداش بزرگ، بشمول هفتاد و دو تن از حور های بهشتی نصیبش هم می شود.

ولی ما میدانیم که زنان از سرشت خویش، انسان های مهربان، با عاطفه، مواظبت پیشه، غمخوار و تیماردار اند. باید جای زنان از همه بالاتر در بهشت باشد نه در دوزخ. حالا که من چنین حکایت ها را نقد می کنیم، نقد من توهین به اعتقادات نام گذاشته می شود.

بی مناسبت نیست که من نوشته بی را که یک زمانی درباره جزم و جمود دینی نوشته بودم به اینجا نیز بگذارم، تا مکمل حکایت همکار مسیحی ام که در بالا نقل کرده ام باشد. این نوشته برای دیگر اندیشان است نه برای دین داران و نشان میدهد که یک انسان متدین نمی تواند بیش از آنچه که دین برایش تعیین می کند، فکر کند.

نخست از همه می گویم که وقتی یک دین، یک اندیشه یا یک آیین را آیین جزمی می نامیم که در آن تفکر کردن، اندیشیدن، تدبیر کردن آزاد، ممنوع باشد. ممنوع بودن به این معناست که دین پیروان خویش را از اندیشیدن، و فکر کردن درباره پرسமானهای مختلف منع می کند.

البته هر آخوند، ملا، متفکر دینی یا آدم عادی خواهد گفت که چنین نیست.

آیا تفکر کردن، اندیشیدن و تعقل در دین اسلام ممنوع است؟

اگر ممنوع است، پس این قدر آیه قران که افلا تدبرون، افلا تعقلون و افلا تتفكرون می گوید برای چیست؟

باید گفت که این تفکر کردن، اندیشیدن، تدبیر کردن در دین اسلام برای آن نیست که یک مسلمان بتواند اندیشه آزاد داشته باشد، هر آنچه را که خودش درست میداند، بپذیرد. حتا اگر آن اندیشه و فکر در تضاد کامل با اندیشه اسلامی او و دین اسلام باشد. بلکه اسلام اندیشیدن را در دایره و محدوده احکام جزمی اسلام اجازه میدهد نه فراتر از آن را.

هیچ مسلمان حق ندارد که خلاف آنچه که در دین، آیین اوست بپذیرد، یا وارد اندیشه بی شود که اسلام آن را منع کرده است. تفکر و اندیشیدن او باید در خدمت دین باشد و تا آن حد آزاد است که از چوکات دین بیرون نشود. همین امر است که یک مسلمان را به جمود فکری دچار می سازد. به عبارت دیگر یک مسلمان آزادی بیان و آزادی اندیشه ندارد.

اگر او از حدود تعیین شده بیرون شد و چیزی گوید که اسلام او را منع کرده است، به ارتداد و تکفیر مواجه خواهد شد و جزایش هم معلوم است. از ابن عباس منقول است که پیامبر فرمود: اگر مسلمانی از دین اسلام بازگشت، او را بکشید. (صحیح البخاری جلد ۹ برگ ۲۰۱).

آخوند ها و ملا ها با این حدیث نمی توانند بگویند که گالیله را کلیسا توبه داد، یا صد آزاداندیش را دستگاه تفتیش عقاید کلیسا سوزاند و ما چنین نیستیم. همین کار را هنوز هم ملا انجام می‌دهند. آخوند تا هنوز شمشیر تکفیر را درست دارد، حال آنکه کلیسا قرن هاست که شمشیر تکفیر را بر زمین گذاشته است.

وقتی پیروان یک دین و آیین به چنین احکام روبرو اند، طبیعی است که آنان به معنای واقعی کلمه نه آزادی بیان دارند و نه هم آزادی اندیشه. این عدم آزادی بیان و آزادی اندیشه انسان ها را به جمودی فکری عادت می دهد. همین است که کشورهای اسلامی از نگاه فکری از عقبمانده ترین کشورها اند.

دین به آنان تعیین می کند چه بگویند و چه نگویند. عدم فرمان از این امر مرگ را در پی دارد.

در جای که اندیشه آزاد نباشد، از آن بدتر اندیشه و تفکر در خدمت دین قرار بگیرد، دین که به ذات خویش صد ها مشکل عقیدتی و علمی دامنگیرش است، باعث می شود که افراد جامعه در بند اندیشه خشک و خشن خویش محبوس بمانند.

اما آزادی اندیشه چه است؟

اولتر از همه آزادی اندیشه یک حق بشری است. بشر آزاد آفریده شده و آزادانه می تواند فکر و اندیشه اش را بیان کند. این برخلاف آنچه است که در اسلام گفته می شود که ما شما را برای عبادت کردن آفریده ایم.

هر فرد، در هر دین و آیین که هست بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر و پیماننامه های گوناگون جهانی حقوق بشر آزاد است که اندیشه و عقیده اش را درباره هر چیزی بیان کند؛ حتا درباره خدا و دین.

حتا اگر آن اندیشه ستهنده با گفتار خدا و مقدسات دینی باشد. درست همان چیزی که گالیله و داروین و دانشمندان دیگر کرده اند و می کنند. کسی را نباید به خاطر اندیشه اش کشت. انسان آزاد است هیچ دینی را نپذیرد.

دوم اینکه آزادی اندیشه، تفکر آزاداندیشانه است. هیچ دین و آیینی نمی تواند جلو این آزادی اندیشه را بگیرد. آزادی اندیشه به معنای پایبندی به استقلال فکری و استدلال منطقی است. هیچ کس حق ندارد به بهانه اینکه «پای استدلالیان چوبین بود» انسان را از تفکر فلسفی و آزادانه منع بسازد و جلو اش را بگیرد.

عبارت های خشک و کلیشه یی مانند توهین به اعتقادات یا آداب پسندیده نمی تواند مانع از آزادی بیان شود، مگر در آن جاهای که ملا شمشیر تکفیر را درست دارد.

آزادی اندیشه به این معنا نیز هست اگر انسان به فکر و اندیشه بهتر دست یافت که آن اندیشه از لحاظ منطقی و عقلی و دانشی درست تر از فکر و اندیشه پیشین اش است، آن

را می تواند بدون هیچ ممنوعیتی بپذیرید. این شامل اندیشه عقیدتی و دینی یا تغییر دین و عقیده نیز می شود.

این به این معنا نیز است که انسان حق دسترسی به معلومات و آگهی ها را بدون محدودیت دارد و هم حق دارد اندیشه اش را بدون هیچ محدودیت با دیگران همسانی کند.

آیا دین اسلام این طرز آزادی اندیشه را قبول دارد؟

دین این طرز اندیشه را نمی پذیرد. وقتی که این طرز اندیشه را نمی پذیرد، جمود فکری پیامد آن است. اگر کسی ادعا کند که اسلام آزادی اندیشه را قبول دراد، چنین نیست مربوط به طرز فکر خودش است. آزاداندیشی به واقعیت عینی دین سازگار نیست.

به همین سبب است آقای عبدالاحد تارشی از نوشته هایم بر آشفته می شود. حتا کسانی که حقوقدان هستند، در گذشته عضو حزب دموکراتیک خلق بوده اند، و همیشه نوشته های حقوقی نشر می کنند، از انتشار نوشتارهای من در ویبسایت خویش آبا می ورزند. شاید فکر می کنند در آینده تغییراتی خواهند آمد و صاحب مقام و منصبی خواهند شد. بر آشفته شدن آقای عبدالاحد تارشی امر عادی است.

خوب، بهر صورت، دین میگوید همان چیزی که به کتاب های دینی آمده است درست است. اگر یافته های شما بر خلاف قرآن است، آن یافته ها را به هیچ رو، نمی پذیرید. مگر اینکه آن یافته ها انکارناپذیر باشد، آنگاه پیامبران نوین که همین ملاها، مترجمان و مفسران اند، به آیات دستبرد می کنند تا معنای واژه های قرآن را مطابق میل خود تغییر دهند تا با یافته های نو سازگار باشد.

حتا دین یک مؤمنان را منع می کند و میگوید که نباید در مکان و محلی بنشینند که در آن کسانی هستند که در کلام الله ایراد می گیرند یا پرسش های می کنند که از سوی دین منع شده است.

درینجا، دین نه تنها دیگر اندیشیدن را برای پیروانش منع می میکند، حتا نشستن را به جای که چنین ایراد ها گرفته می شود منع کرده است. این را می گوئیم عادت دادن مسلمانان به جمود فکری.

اگر همه چیز که در روایت های دینی هست، همه راست و درست است، پس این ممانعت ها برای چیست؟ برای این است که ملا می ترسند که دروغ ها فاش شوند.

در ابتدای کشور ستانی یا اشغالهای غیر قانونی کشور های دیگر، جهادگران اسلام منابع علمی را با کتابخانه ها آتش زده اند. در تاریخ، ما مثال های داریم ازین که خلفای راشدیدین، امر به سوزانیدن کتابخانه را در ممالک اشغال شده می کردند. زیرا به این

عقیده بودن که در قرآن همه چیز هست. قرآن برای هدایت مردمان کافی است، نیازی به علم و دانش و افکار دیگران نیست.

مکتب ها و دانشگاههای که امروز در کشورهای اسلامی است، در ابتدا به مقاومت ملاها رو به رو می شدند و سرانجام از جبر زمانه رواج یافت. کشورهای اسلامی چاره دیگر نداشتند، باید با زمانه سازگار باشند و دانش و فن روزگار را نمی توان رد کرد.

البته در ابتدا در برابر این مکتب ها از سوی ملاها و رحانیون مقاومت می شد. از سوی دیگر ما حتا هنوز شاهد سوزاندن مکتب ها و کتابخانه ها از طرف بنیادگرهای اسلامی بوده و هستیم. مکتب چیزی میگوید که در قرآن و حدیث نیست یا خلاف آن است.

این درحالی است که بسیاری داستان های قرآن افسانه های بیش نیستند که نه تنها از نگر علمی و تاریخی اهمیت ندارند بلکه از نظر اخلاقی و بشردوستانه نیز هیچ درسی اخلاقی در خود ندارند، مانند داستان توفان و عمر نوح، داستان ذی القرنین، داخل شدن خرشید در چشمه قیر، قوم یاجوج و ماجوج، سد آهنین که در برابر خرابکاری های آن قوم بنا نهاده شده است، آیات متناقض که خدا اول آسمان را آفرید، یا خدا اول زمین را آفرید، آیاتی که می گوید آیات ما مبین است، باز می گوید آیات ما متشابهات هم است، مانند منع دوستی با نامسلمانان، صدها مبهمات و مشابهات و غیره.

اما این جمود و ایستایی مسلمانان از کجا سر چشمه میگیرد؟

وقتی به منبع های مهم اسلام که قرآن و حدیث است مراجعه کنیم می بینیم که آب از بالا خیت شده است. هم در قرآن و هم در حدیث، مسلمانان از آزاداندیشی و تفکر مستقلانه منع شده اند.

به مسلمانان توصیه شده است که چیزی درباره دین که دین پاسخ ندارد، نپرسند و به خدا پناه ببرند.

در بالا یاد کردم که این همه تفکر، تدبیر، تعقل و تامل در آیات تنها برای این است که مسلمانان تنها در چوکات دین تفکر، تدبیر، تعقل و تامل کنند. اگر این تفکر و تعقل آزادانه و مستقلانه باشد، دین اسلام آن را ممنوع کرده است.

حتا به حدی که می گوید اینها همه وسوسه شیطان در وجود شماست.

ما می بینیم که ما عقل و مغز داریم، ما به چیزی شک می کنیم، ما هر سخنی را نمی پذیریم. ما باید عقل و هوش و دانش و تجربه خویش را برای درک پدیده ها و هستی استفاده کنیم. این شایستگی های انسانی عقل، هوش، دانش، فکر و اندیشه، برای محبوس کردن و به زندان افکندن آفریده نشده اند که دین خواهان آن است.

در زیر مثال های از آیه ها و سنت درین مورد می آورم.

آیه ۶۸ سوره انعام:

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنسِيتُكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَعُدُّ بَعْدَ الذِّكْرِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

ترجمه:

و چون ببینی کسانی در آیات ما فرو می روند (کنجکاوی می کنند) از ایشان روی برتاب، تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، پس از توجه، [دیگر] با قوم ستمکار منشین.

البته این آیه را پیامبران امروزین که همان مالاها و مفسران اند، به شکل دیگر ترجمه می کنند:

آنها در داخل قوس می نویسند که و چون کسانی را دیدی که در آیات و نشانه های ما به هرزه گویی می پردازند یا به خرده گیری و طعن زدن می پرسند.

اما يَخُوضُونَ به معنای فرورفتن و کجکاوی در چیزی است، نه هرزه گویی، یا به خرده گیری و طعن زدن.

اما طبری چنین ترجمه می کند:

«چون گوی آن کسها را که گفت و گوی کنند اندر آیتهای ما روی بگردان از ایشان تا گفت و گوی کنند اندر حدیثی (سخنی) جز آن؛ که اما فراموش کند ترا دیو، مه نشین پس یادکاری با گروه ستمکاران».

طبری در تفسیر خویش می گوید روی بگردان از ایشان تا گفت و گوی کنند اندر حدیثی (سخنی) جز آن، یعنی درباره چیزی دیگری؛ اگر دیو که همان شیطان است ترا به فراموشی وادار کند، یعنی فراموش کردی چنین کنی، یعنی رو بگردانی، پس یادکاری (پس از یادکاری)، یعنی پس از اینکه به یادت آمد با گروه ستمکاران منشین.

آیا تعمق و کنجکاوی در چیزی، یا به عبارتت دیگر «گفت و گوی کنند اندر آیتهای ما»، ستمکاری است؟

من می گویم نه. ستمکاری نیست.

ملاها می دانند که مردم فارسی زبان عربی نمی دانند به این خاطر به معنای کلام خدا دستبرد می کنند. ورنه «گفت و گوی کنند اندر آیتهای ما» را ببین و «به هرزه گویی می پردازند یا به خرده گیری و طعن زدن» را ببین.

حتا در صورت آخر نیز باید به آنان به بحث نشست نه اینکه گفت با ستمکاران منشین.
البته ترجمه طبری بهترین ترجمه از آن آیه است زیرا آن را همانگونه که هست ترجمه کرده است. درینجا دیو به معنای شیطان است. طبری هم یک مسلمان کامل بوده است. اما در ترجمه دستکاری نکرده است.

به هر حال، الله درین آیه آشکارا به پیامبر اسلام می گوید که اگر کسانی، در رابطه به آیات ما کندو کاو می کنند یا پرسش می کنند یا می پرسند، تو رویت را به سوی دیگر کن، اگر فراموش کردی چنین کنی، پس ازینکه به یادت آمد، با آن مردم منشین، چون آن قوم ستمکار اند.

آیا پرسیدن و کنجکاوای در باره مسایل عقیدتی یا هر مسأله دیگر نشانه پی از ستمکاری است؟

وقتی که پرسش های شان را از پیامبر نپرسند پس از کی بپرسند؟

اگر پرسیدن ستمگاری باشد، باشد تمام انسانها ستمکار اند و بیشتر از همه کودکان ستمکار اند. انسان در سرشت خویش پرسشگر و جستجوگر است و این خصلت را از همه بیشتر به کودکان می توان دید که درباره هر چیزی پرسان می کنند، حتا درباره خدا.

اما این به این معنا نیست که کودکان ستمکار اند.

البته در آن زمان، مردم پرسش های داشتند که میخواستند، پیامبر اسلام به آن پاسخ دهد، نه اینکه آنان را از پرسش منع کند.

منع پرسشگری، دلیل مبرهن بر منع آزادی بیان و منع آزادی اندیشه است که از زمان پیامبر شروع شده است. البته میدانیم که عدم آزادی اندیشه باعث رکود و جمود فکری می شود.

در آن وقت مردم میخواستند بسیاری مسایل را که نمی فهمیدند، بفهمند. پرسش های داشتند. میخواستند به آن پرسش ها پاسخ بیابند.

آیه دیگر درین باره آیه ۱۰۲ سوره مایده

یا این آیه:

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ.

البته گروهی پیش از شما نیز این چیزها را پرسیدند، سپس بدان کافر شدند.

ببینید پرسشگری باعث کافری می شود.

با این طرز اندیشه نمی شود از جمود فکری رهایی یافت. این آیه هم به واضح بیانگر این است که الله مردم را از پرسش و کنجکاوای درباره دین منع می کرد.

اما به جای اینکه به پرسش های مردم پاسخ داده شود، در اسلام از پرسش کردن پیشگیری می شود. منع کردن پرسش در مورد قرآن و مسایل عقیدتی از همان وقت شروع شد و تا به حال ادامه دارد.

وقتی که پرسش نباشد، شک و تردیدی نباشد، انسان در حالت رکود فکری قرار می گیرد. این را هرکس می داند که شناخت و معرفت و دانش از پرسشگری و شک و تردید می آغازد.

البته پرسش های در باره خدا هم می شد. مثلن، وقتی که الله همه چیز را آفریده، پس چه کسی خدا را آفریده است. وقتی که خدا را خالق نیست، پس چرا همین اندیشه و تفکر را در باره جهان هستی نپذیریم که جهان هستی را خالق نیست، نه موجود ناپیدایی که کس از آن اثری نمی بیند و هر کس به زعم خویش از آن فهمی دارد.

اینها پرسش های بوده اند که پیامبر اسلام به جای اینکه پاسخی به این پرسش ها دهد، ازین پرسش ها طفره میرفت.

به حدیث های زیر نیز توجه کنید و ببینید که پاسخ پیامبر اسلام درباره این پرسش ها چگونه است:

از ابوهریره - رضی الله عنه - روایت است که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: همچنان مردم از هم می پرسند تا آنکه گفته می شود: الله خلق را آفریده، پس چه کسی الله را خلق کرده؟ هر که چنین چیزی یافت بگوید: به الله ایمان آوردم.

و رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: شیطان به نزد یکی از شما آمده می گوید: چه کسی این و آن را آفریده؟ تا جایی که می گوید: پروردگارت را که آفریده؟ پس هرگاه به اینجا رسید به الله پناه برده (اعوذ بالله گوید) و [به این فکر] پایان دهید.

درینجا حتما می گوید که نه یک انسان متفکر و پرسشگر، بلکه شیطان به نزد شما می آید و می گوید: چه کسی چنین و چنان را آفریده؟ و الله را کی آفریده است؟

اما یک متفکر مستقل و آزاداندیش به این قناعت نمی کند. اگر موجودی وجود داشته باشد که نیازمند آفرینش نباشد، پس همان فکر را چرا در جهان خود به کار نبریم. پرسش ها را باید پاسخ داد، نه گفت که پناه ما به خدا و به او ایمان می آوریم. منع پرسشگری، پویایی و جویایی اندیشه را برای همیشه نابود می کند.

جالب این حدیث به روایت ابوهریره است:

پیامبر اکرم به من گفت: ای ابوهریره! مردم پیوسته از تو می پرسند تا آنجا که می گویند: چه کسی الله را آفریده است؟ گفت: روزی من در مسجد بودم که گروهی از اعراب آمدند

و گفتند: ای ابوهریره! چه کسی خدا را آفریده است؟ ابوهریره مشتی سنگریزه برداشت و به سمت آنان پرتاب کرد و گفت:

برخیزید و بروید؛ دوست من راست گفت. (صحیح مسلم، جلد ۱ حدیث های ۲۱۲ تا ۲۱۷)

درین جا می بینید که حاجت نیست پاسخی به پرسش داده شود. باید پرسشگران را از خود دور ساخت و سوی آنان سنگ انداخت.

تمام این روایت ها و همچنان زندگی واقعی مسلمانان ثابت می سازند که اسلام آزادی اندیشه را قبول ندارد. نبود آزادی اندیشه خود دلیل بر رکود فکری مسلمانان است. باید ازین طرز فکر به دور شد. آزادی اندیشه، یعنی اندیشه آزاد و مستقلانه، حتا سستینده و متضاد با احکام اسلامی. نتیجه اینکه:

اگر محترم آقای عبدالاحد تارشی به من خشم می گیرد و یا هیچ فکری غیر از آن چیزی روایت های دینی می گویند پذیرفته نمی شود دلیل دارد.

در قرآن کسی که پرسش می کند ستمکار است، یا کافر می شود و در حدیث ها می بینیم هر که چنین پرسشی میکند، علاج اش این است که بگوید: به الله ایمان آوردم، به الله پناه می برم و به این فکر پایان دهید.

به سخن دیگر، این از وسوسه های شیطان است و علاج این درد این است: آدم به این اندیشه ادامه ندهد و از ادامه وسوسه شیطان خودداری کند، و بگوید: به الله پناه می برم.

بنابراین مومن ایمان می آورد و شک نمی کند. جمود فکری نیز ادامه می یابد.

ازین سبب ما در جهان اسلام به جمود فکری رو آورده ایم و عادت کرده ایم عقل هوش خود را به بند بکشیم. نتیجه اش نیز هویداست و آن عقبماندگی فکری است.

با نبود اندیشه آزاد، جمود فکری به حیاتش ادامه میدهد.

اگر کسی فکر دیگری بیان کند، مسلمانان فکر می کنند به آنان توهین شده است.

تاریخ 20 فبروری 2022

ع. عزیزپور